بعون صانع مکین و فضل خلاق زمین و زمان

انشای زیبا در بیان قوانین انشانگاری و خطوط نویسی و حفظ مراتب مکتوب الیہ ہر درجہ

انشای ہرسہائی

تصنیف لطیف منشی ہرسہاے صاحب ولد لالہ شاد پرشاد صاحب قانونگوی تحصیل مضافات

در مطبع نامی منشی نولکشور بہ طبع رسید مطبوع جہانیان شد



بسم الله الرحمن الرحیم

بعد حمد و ثنای خالق بیچون که انشاء کونین را از دو حرف کاف و نون املا فرموده و نعت بر سرور موجودات که شمع هدایت بر شاهراه دین منور نموده اما بعد فدوی عقیدت گرای هر سهای اورنگ آبادی ولد لالتا پرساد صاحب قانونگو سابق تحصیل محمدی بخدمت ارباب فطانت و کیاست التماس می سازد که در ایام طالب علمی چند مسودات بعبارت سلیس و محاورات روزمره بامداد استاد شیرین سخن لاله راوها کشن صاحب بروفق حوایج زمانه حال بحیطه تحریر در آورده بود و فی الحال دیگر خطوط و القاب طبعی مشمول نموده بترتیب مدارج بآئین اختصار برای یادگار روزگار تحریر ساخت ایدون بنابر فائده مبتدیان سعادت انتمای بانشاء هر سهای یعنی از آنهم مشتمل بر پنج باب شهرت یافت لغات سهو را بذیل عفو پنهان ساخته باصلاح لائقه کار فرمایند رباعی اگر انشاء ما خواند بغیرت * شود حاصل مراد دل بعجلت * کند مقبول خالق این رباعی * بگفتا غور از عشرت و بهجت * باب اول در بیان فن منشی گری یکی در نثر دوم در نظم برای حفظ طفلان باب دوم در بیان حروف زاید و خطوط نویسی و امور متعلق آن باب سوم در مراسلات اعلی باب چهارم در مکتوبات اوسط باب پنجم در مکاتبات ادنی

باب اول در منشی گری که منشی را لازم

بدانکه اول از لغات عربی و اشعار و امثال مهارت حاصل نماید دوم شرائط قلم اینکه خامه را بر تخته هموار بگذارد
بر سمتی که قرار یابد از آن رخ تراش دهد و از یک رخ میان دو رخ قلم دریافت نماید میان قدر میدان دهان
قلم قائم نماید و جانب راست چیزی زیاده حصه گذاشته شگاف دهد و حواشی دهان خامه را خوب پاک
و صاف نماید و جانب راست قط چیزی محرف دارد سوم در ابتدای پیشانی نامه خط مستقیم بصورت الف
بکشد چهارم اخفای حروف کم کند پنجم بین السطور برابر باشد ششم اگر خط بجانب اعلی نویسد کاغذ عریض
و کشاده سر نامه زیاده بگذارد و بدرجه مساوی عرض کاغذ میانه سطور و پیچیدگی متوسط و برای
درجه ادنی بر عکس بزرگ هفتم تا آخر سطر راست مائل بلندی ماند بایست هشتم القاب و آداب مناسب
مکتوب الیه باشد نهم از تکرار اوصاف دعائیه پرهیز دارد دهم از تحریر الفاظ مکرر پرهیز دارد الا بجای موقع
مناسب البته جایز است یازدهم از کلمات سست و ضعیف حذر باید کرد دوازدهم عبارت خط از اول تا اختتام
نامه چست و فصیح باشد سیزدهم از الفاظ اضداد یعنی لفظیکه مشتمل بر معنی مدح و ذم باشد تحریر نسازد چهاردهم
کشش و اتصال حروف حسب موقع مناسب باشد پانزدهم از نقطه کثیر و اعراب پرهیز نماید شانزدهم در نامه
بزرگ عبارت ظهری و سطور حوض محرف مندرج نسازد هفدهم بر مسافت دو سه یوم نامه بدون اندراج
تاریخ روانه نکند هژدهم بعد از نوشتن نظر ثانی بکند نوزدهم بر وقت اصلاح و حک حروف نامه را برگوش دارد
بیستم در حروف القاب بجای نام چیزی بیاض گذاشته اسم صاحب شوکت بر بالای بیاض بنویسد
و اگر نوکر کمتر باشد در بین السطر مندرج نماید بست و یکم در نامه دشنام قلمی نسازد بست و دوم بعد ختم مضمون
چیزی خاک بگذارد بست و سوم بر نامه که مهر ثبت نماید عنوان تحریر نسازد بست و چهارم نامه را بر زمین انداخته
حواله قاصد نماید بست و پنجم اسم مشهور و معروف خود بنویسد که مکتوب الیه را بخوبی یاد باشد و در نامه بزرگ
خود را احقر کمتر بنویسد بست و ششم از غائب حاضر نباشد یعنی غائب را مخاطب لفظ تحریر نسازد

بیست و هفتم تراشیدن یک گوشه نامه واجب الا خط چار گوشه برای عدو و مریب بیست و هشتم در نامه زنان ذکر الفاظ و اشتیاق و آرزوی اوشان قلم بند نسازد بیست و نهم اگر در نامه سلاطین و ملوک مذکور مبالغه و استعارت بنویسد لازم نیست سی ام محرم اسرار و رازدار کاتب و مکتوب الیه باشد عبارت نثر منشی گری تمام شد

بحتری	لازم آمد شرط سی منشی گری	نظم می سازم برای آگهی
	اولین کن یاد اشعار و لغات	نیز مثالات فصیح چون نبات
	شرط دوم خامه می سازم بیان	تا که راز مخفی اش باشد عیان
	خامه را بگذار بر هموار سطح	هر که جا ماند قرار او بسطح
	آن سر او را بگز لک کن تراش	از قواعد خوب باشد این تراش
	دور از یک رشته پیچد خامه چست	آن قدر میدان دهان واندر درست
	زیاده حصه را گذارد سمت راست	تا شگاف خامه آید خوب راست
	حاشیه خامه دهن را پاک کن	راست قط چیزی محرف چاک کن
	سوم در آغاز پیشانی خط	اسم حق تعالی نکش بالای خط
	در چهارم حرف اخفا کم مکن	پنجمی بین السطر هموار کن
	ششمی خط جانب اعلی نویس	عرض کاغذ زیاده وار خوشنویس
	سطر هم باشد کشاده نیز سر نامه زیاد	عرض کاغذ کن میانه در مساوی یا زیاد
	درجه ادنی را بعکس اعلی نویس	هفتمی ماند سطر هموار تا آخر انیس
	هشتمی القاب و آداب اشفیق	نیز باشد حسب رتبه ای رفیق
	گر بگیرد وصف بنویسد دعا	تا خلاف شرط نه این مدعا
	گر شود موقع نویسد در بیان	از بگیرد لفظ در شرط دهم باشد زبان

یازده از کلمه سست و ضعیف — کن حذر گر بایدای مشریف
دوازده در خط ز اول تا تمام — مندرج کن لفظهای خوش کلام
سیزده از لفظ اضداد و مدح — کن حذر از لفظ بر معنی مدح
چهارده کشش و حروف اتصال — حسب موقع حرف را کن اتصال
پانزده اعراب از نقطه مزید — شانزده در خط غلط در سطر
سطر در حوض نما حرف کم نویس — این خلاف عقل باشد ای انیس
نیز از قلمی عبارت ظاهری باشد خطا — بر مسافت دو یا تاریخ بر سال ها را
او شمر الفاظ هفده تاریخ بوده و بید — هیجده خط را الفاظ باقی بکن ای هوشیار
نوزده هنگام حرف اصلاح یار — نیز یک حرف قلم بر گوش دار
شرط بیستم جای نام اسم نیک گذار — بر بیاض نام بنویس افتخار
گر شود نوکر و کمتر ای شفیق — در سطر بنویس اسمی ای رفیق
بیست یکم در خطی قلمی بکن و شناسا را — بیست و دوم ابجد جیم خط گذار و خال را
بیست سوم مهر تا پیاله کن — اندران تحریر عنوان را بکن
شرط بیست و چهار نامه را بهم — بر زمین بگذار تا حسد را ببرد
بیست پنجم اسم خود ای مهربان — مندرج کن چونکه مشهور جهان
در خط اعلی و اکبر ای امین — اسم خود را احقر و کمتر نویس
از شرائط بیست ششم یاد آر — لفظ غائب را مخاطب اختیار
بیست هفتم گوشه خط کن جدا — چار گوشه خط پی دشمن سزا
بیست هشتم در خط زینهار از شوق — آرزو و نشان بکن قلمی بذوق

نیست عذر خط سلاطین و گوید	ورکراست عبارت بکن در خط ملوک
شرط سنی اسم باشد از مکتوب الیه	رازدان کاتب و هم مکتوب الیه
شرطهای سنی نهایت خوب اند	یاد گیر سازد کدامی هوشمند
هر که بیند در عبارت نقص حرف	از عبارت شک نماید نقص حرف
این شد آگاه از کوشش فکرهای	نثر بوده نظم کرده سهای
گر تخلص سهیدان جوید غور	غور سازد تا بود ظاهر که شود

باب دوم در بیان حروف زائده و خطوط نویسی و امور متعلق آن

ابراز غلط یعنی از لفظ ابراز است زین مرتا سزا هنوز صحیح تا هنوز خطا ز آنکه از حرف ذ و درست زیرا که مراد از زیدن است گذارش و ملازمت از حرف ز بجا از ذال نار و اقتضا لقمه از حرف ضاد صحیح تموی غلط تمو درست اخوی غلط اخی صحیح

بیان خطوط نویسی و امور متعلق آن اول عبارت حروف املا و کثرت کار نامه نویسی بدرجه کمال حاصل نماید دوم استاد مهربان باشد سوم فقره‌های فصیح از کتب عمده یاد سازد و مطابق آن پردازش بغور پرداز و معاینه کتب قواعد عبد الواسع وغیره از امداد استاد کامل نماید وصحیح و ساجستجوی بندش مضمون مقفه و سلیس وارد و مضمون رنگین را ماده قوی باید و برای کار روزمره عبارت رنگین کار آمدنی باشد اول روزمره صاف کند بعده شوق مضمون رنگین گوناگون

— از و عبارت بر سه گونه است صحیح و مجز و عاری

ذکر امورات منفردات و راس بزگاو یک دست شاهین یک دست باز یک جفت کبوتر یک مهار شتر یک قطار شتر یک ضرب بندوق یک ضرب توپ و زنجیر فیل یک راس اسپ یک راس گوسفند یک منزل بهل یک منزل گاڑی یک منزل حویلی و اگر مکتوب الیه باشد عالم ظلم

اگر دو باشند و ام فیضه ها چنانچه به همین طور بهر سه درجه را کاتب از فهم و انش خود در نامه بنویسد و الده
و همشیره کلان را الفاظ دام ظلها و اگر دو چار مثل عم وغیره باشند ظلهم بنویسد

ترکیب تحریر الفاظ لفافه که مروج است قلم بندی سازم بتوفیق تعالی بفضله تعالی انشاء الله تعالی
بدرجه اعلی بالشرف ملاحظه بلاحظه انور و بنظر فیض مسطور بخدمت فیض درجت فلان بگذرد و معزز باد
و مشرف باد و برای درجه اوسط لباس خدمت بخدمت الطاف درجت و بگرامی خدمت فلان
موصول باد و مفتوح باد و بنا بر درجه ادنی بمطالعه ساطعه بپاس خاطر سعادت مآثر و بلاحظه با بهجه
فلان برسد و بعد اختتام نامه عزوفی البدیهه نوشتن هر درجه را سزاوار است فرد هر که بیدار دره لطف و کرم
اخبار با + یک بیک را بندگی و ما وجب اظهار با + و دیگر بیت هم کاتب در نامه حسب موقع بنویسد
بیت اگر شور ز دل تا بحکوی هست + و گر سنگ مثل سنگها است دیگر نظم بعینی بر همه ابیات
فی البدیهه - فرد فرخ غلام که هر یک تیر آب + آمیخت نظم خود حل باشد شتاب +

باب سوم در مراسلات اعلی

بخدمت اخی صاحب نوشته جناب اخی صاحب سلمه الله ذوالاقتدار بالاقتدار ظلهم الله تعالی
بعد از تسلیم و کورنش بجا آورده ملتمس خدمت فیض درجت می شود بر ضمیر اخیا صاحب جناب
صدیقه بوده ملتجی صلاح امر چه بشرف نیت مدام بجناب التماس همت بکرد در عرصه مو فور که از حال جناب بی خبرم
و در فکر فکر مضطر و تعرض احوال خود و احوال کسب الفت صوری شده پرداخته و آن آیینه از آنجا
که در وقع دل از فیض می رنگین و شراب الصالحین پیدا می شود و دماغ رفته گذشته از سیر گل
و گلشن و بوی احسن پیدا می گردد و دیروز جناب لاله کشن سروپ بنده را والدین و جدین بسیار
مطلوب فرمودند بلحاظ بزرگی و بزرگواری شان بخیال سرور دل و دماغ مسرور به تقاضای
شرم جهانی هیچ نگفت ماندن خانه در آمد و بدستور قدیم محبوب مانده طره بران امروز طفلک لعنه

سبنقه عوام صحن دروازهٔ بزرگوار مکتب سے رفت چند دست طمانچه سرزنش زده به بد تماشے
خود کشان کشان کشیده مظلوم گریان گریان با چهره مستور هم و سر در جیب هم بخانه آمد با وجود سرزنش
بعد تکید و تهدید و به تحت دست الفت مترجم و متسلی پیش خود گذرانید آنجناب که از دوستان شفیق خیرخواه

جانبین برابر به چه صلاح و دولت باشد ارقام فرمایند

بخدمت پهوپهیا صاحب نوشته پهوپهیا صاحب دریا نوال فیضان باکمال مد ظله العالی
دریای موج خیز تسلیم و تعظیم عظیم بیاوری هردو دست سر سجود شناوری نموده بعرض
سبک ساران کنار دریا دل تموج منزل می رساند از آنجا که دریای جود خدا وخلق کسی بنده نیست
که فوجاجان را غالی لیف وخایر موجود و قصابان را آل واولاد بسی ودو بخیلان کم ظرفان را
دولت و دولت می بخشد نوازش نامه فیض شمامه بحکم تلاش و استقرار شادی برادر عزیز بجز
مولانا محمد اسم با مسمی سر خورده شکم دراز قامت فراخ پشت پست بازو آرنج و دست انمله کج
نه صورت نه جمال نه عقل نه کمال نه علم نه حلم نه رجولیت نه سمولیت محض عنین ورود فرموده
در گرداب اضطراب انداخت پس معلوم شد که جناب عمه بیجابت خود این حوصله موقوف داشته اند
دوده سال در دولت گذشتند جناب بر زور زر و برارادت وارند که سی عملی در جهان است
شاهد بر این سنت چنین می گویند که بخیله پسر برای خود مجونید این بهم الیسر زیاده بلند

بخدمت والد ماجد نوشته جناب قبله گاهی صاحب خداوند خدایگان مربی بیچارگان دام افضاله
بعد بجا آوری مراتبات مالیق معروض خدمت عالی در جنت می نماید احوال فدوی بضمن استدعای
صحاح مزاج فیض امتزاج مقرون انجام است دیروز پورو عنایت نامه فیض شمامه سرفراز و ممتاز
گردید لطفی بخوبی حاصل شد گو الیت اینجا بدین صورت است که بتاریخ سیزدهم شهر حال بنیلام
موضع خرم نگر زمینداری بهادر سنگه علاقه حیدر آباد از سرکار ذوی الاقتدار اشتهار چسپان شد لهذا با آنجناب والا

عرض پرداز است که رقعه صاحبی متعدد او مبلغ دو هزار روپیه بدست آورده از چهار روز پیشتر در خیال الفاظ
آمده بایشین وقت دست نخواهد داد بموجب قول مشهور که وقت از دست رفته و تیر از کمان جسته باز نمی آید
درین معنی توقف صلاح دولت نیست زیاده چه عرض نماید

بخدمت میرزا صاحب نوشته میرزا صاحب فیض رسان افتخار بخش بندگان دام ظلکم بعد تبلیغ
مراتب دولت خواهی و تقدیم لوازم چاکری و تعظیم بعرض بار اندوزان محفل مبارک منزل
می رساند بجود و شکر برحمت ایجا بوده ملتجی صباح فرصه عالی دام از درگاه جناب هستم خود بدولت
در زیر ظل ظلیل خدای عزوجل در یکی ساعت مبارک بمقتضای حوصله بلند ظهور ارادت تشریف
فرموده مید و زبشارت فیض اشارت سامعه افروز گردید که از حضور پر نور بندگان عالی دام ملکهم
داروغگی کچهری دلخ تسمیه متعلق و متعلقه گردیده خدا بسیار بخشی نقش مبارک و دولت روز افزون
گرداناد و بندگان دامن دولت را بسیار شادمانی و هزار کامرانی حاصل شد پنج راس اسپان کمتر
بخدمت بندگان متعالی بتمام مبلغ پنج هزار روپیه آمده سوداگر اسبان مذکور بمشاهره پیش قرار کرده اند
نتوانستند پیش خود نگاه دارند ورنه مبلغ پنج هزار روپیه را بسته و پنج راس اسپ خریده زود حاضر می شود
امیدوار جواب نوازش است

بخدمت پیر و مرشد نوشته پیر و مرشد برحق سلامت بعد از تسلیم قدمبوس بجا آورده عرض
جناب مسترشدان حضور هدایت گنجور می رساند عمده سرفرازی غلام کاه صیام بود آخر شد
و انتظار می دارم باقی مانده حالا بموجب حکم سابق این گنهگار عصیان آثار را از عذاب دوزخ
بقدوم میمنت لزوم پاک فرمایند که از سر قدم ساخته بحضور فیض گنجور حاضر گردم و نجات دنیا و عقبی
حاصل نماید زیاده فضولیست

برادر نامهربان از اخوت بی نشان سید روزگار الامان رحمان دامت برکاته کمترین را کمترین

از لطف باوری خدا آفریده اگر شایم نکند چه کند و تنظیم ندیده چه دهد غرض که التماس بر آن است که جناب
بعلت غبن خرچ جنگ لاهوری در سرکار گرشاسبه بودند جناب عذر کرده بودند که بسته‌امی گواهند
بطغیانی تقسیم رفتند من از کجا فهمانم و این روبکاری بر پیش ماه دائر مانده جمله کارکنندگان به مبلغ
چهل هزار روپیه ریالی معلی قرار سید هند فدوی بموجب ارشاد خود بدولت خانه خاک کرده در سرکار
نذر جمع نموده دران سال بیاد فریاد درویدر بجانه آمدند چنین دیگری نیست همچنان افتاد
بر سر هم است مرگ بر سر رسیده و احتراز آنجناب هفت بار عرض ساخت که مبلغ بیست و پنج هزار روپیه
فراغت این هیچمدان می شود آنجناب غلط لک نگرفتند پس نوبت بجواب چه رسد معلوم شد که گرگ
فدوی می خواهند که زر تمسک حقیر مفهم شده رود و در عین حقیقت بنیاد دشمنی محکم کردند مثل هندی
مشهور بهنی کو سهنے باپ دو کہ گنگیے - امروز عرضی خیانت واخت و یافت آنجناب به اشاره ی
تمام دعوی زر خود بحضور گذرانیده داوم سرکار خاکسار را مخلصی بخشید و بروز بجانه خواهم آمد و برای
احضار جناب حکم رفته حاضر بوده بدستور دولت خواهند کشید زیاده چه عرض نماید

خورشید اشتهار جناب خداوند نعمت فیاض زمان بسیار بخش کم ستان حاتم دوران دام اقباله
بعد عرض ——— میرساند عرصه دوازده سال گذشت
که فدوی بعلت باقیات تعدادی مبلغ پنج هزار روپیه تاوان جمع سنگین اسیر زندان نوازش است
و بسبب جمع وسعت بالا فراغ نمی شود ورنه بنده زادگان جمع می کردندی و من به سن هشتاد
و پنج رسیده بحالت مسلوب الحواس می گذارم و زندگی را نه اعتبارم و هر روز از قضا وعده می آرم
و دعای دولت زندگی آخری شمارم و سنین بدل می برآرم و بسیار یاد کند چنانچه عمر لبریز است
لیکن یادم آخر چه جای بیمیر است + خداوند نعمت سلامت اگرچه روس رسیدار است زنجیر
شلوار است الا غلامم به پیری رسیده پروا نے زیور ندارد اگر زیور بو شد عورت بیزاری می شود

مطلعون عالم به هزار تدبیر از امداد دوستان صرف مبلغ هزار روپیه فراهم شده‌اند امیدوار فضل کریم است
که بشرط منظوری دل دریا موج از حضور پروانه مخلصی عنایت شود ورنه در صورت تغیر این یک وجه
بمصرف مرگ صرف خواهد شد زیاده چه

بخدمت گورو صاحب نوشته گورو صاحب واقف اسرار حقیقت سرچشمه مروت بر مدعا اوتار سلطه المهراج
بعد ادای آداب واجب و بالا کن که در لجه حرز جان تسبیح و تمنای حصول قدمبوس صحبت آن کو
کر وسیله جلیله سعادت و مفاخرت دنیا و آخرت است معروض می دارد که احوالم مع جمیع وابستگان
طوریکه گذشته و می گذرد مستوجب شکر او است و نوید صحاح مزاج وهاج عشرت امتزاج از جناب
سری مهادیو سوامی مسألت می نماید از روزیکه هنگامه قصه و فساد باهم برپا گردید ازان زمان
بسبب مخالفان چنان مصیبت لاحق مانده که چه عرض نماید و یک روز در خانه مع متعلقان
نشستن مشکل افتاده جابجا پریشان و متفرق ماندم حالا بوقت مقابله دشمنان نقصان
بی پایان بوقوع آمده عرضیکه از اشیرباد آن مهاراج حفظ آبرو شده از جنیدی بجا نشسته‌ام
مگر بسبب چند وجوه دلجمعی کلی نیست و مبلغ دو روپیه نذر آن مهاراج ابلاغ داشته
امیدکه قبول فرمایند و از حال صحت ذات بابرکات و قیام و خیریت متعلقان اطلاع بخشند
که رفع وسواس شود و تسلی کلی بهم رسد زیاده چه شرح دهد ظل رافت و عطوفت کامل بسوط باد

بخدمت عمو صاحب نوشته جناب عمو صاحب معزز زبان مربی ناچیزان دام افضالکم
سر عجز و انکسار خم کرده تسلیمات بالوف تعظیمات بجا آورده معروض بخدمت عظام کرام می نگارد
کوائف این دیار از فضل غفار قرین شکر است و نوید صحت مزاج آن والا اقتدار از درگاه
آفریدگار شب و روز خواستگار بعد عرصه بسیار در انتظار بی شمار نامه آن سرمایه افتخار مملو بشکایت
خاکسار در باب عدم احضار مشتمل گوالیار صحیب بجو کهار شرف اصدار فرموده معزز و سربلند

واز مضمون فیض مشحون فدوی اطلاع یافت ایزد کردگار آن والا تبار را باین غربا پروری بیکران
وکرم گستری بی پایان دائما سلامت داراد وکه تسکینم از انست جناب من بطرف گوالیار گاهی
نمازم هم انشدم شخصی کینه در نسبت حاضری احقر بمقام مذکور ظاهر نموده ورنه چنین قصور
ازین بی شعور بظهور نیامدی وخامهای مرحمت فرموده نشطی سابقه بسیار بهتر از انبار بودند که بمقابله این
اقلام خامه طاقت کلام نمی دارند وکزلک باوجود آمدن خویش دیده بحالت انتشار می شود
ایدون این فدویت شعار امیدوار که برای یک کار از سرکار دولتمدار برای یوم چهار خط تا که
در هر هفته از قلمدان فیض لزوم بهره مند فرمایند ومدام تا حصول قدمبوسی میمنت مانوس از صدور
صحیفه کرامت لطیفه سرفراز وممتاز می فرموده باشند زیاده چه عرض نماید

جناب اخی صاحب مجمع فضل ونعم منبع فخر وکرم مدظله تسلیم بعد تعظیم بجا آورده عرض مختصر
والا درجت می نماید نوروز دراین سواد بفضل رب العباد بخیر وخوبی تندرستی فرح فیض امتزاج
مراسم از درگاه هش نیکو مستدعی سه قطعه عریضه بامید صدور صحیفه لطافت لطیفه مشعر صحت
ارسال خدمت ساخته بودم مگر هنوز بعدم ورود والا نامه فیض آمود دلم را انتشار بسیار فی الواقع
چند در چند از احاطه تحریر بیشمار و دامنگیر خاکسار است لهذا باز عرض پرداز خدمت والا ام که
حال صحت ذات والا صفات مع جمیع اصاغر واکابر حواله قلم جواهر رقم فرمایند که موجب اعزاز
این گنهگار فدویت شعار متصور دور اینجا نرخ غله گران وکیفیت بارش باران نیز
منقضی گشته که یک قطره از آسمان نچکیده اکنون جمیع کاشتکاران این دیار امیدوار اقطار امطار
که براه دستگیری وکرم گستری از اصدار صحائف شرائف مفخر ومباهی می فرموده باشند که تسکین
این مسکین از آن حاصل بوده باشد

جناب اخوان صاحب قبله مسیح دوران دام اقباله بعد بجا آوری مراتب تسلیم التماس

حمد ثم حمد که خریت جانبین حاصل از عرصهٔ قریب هفت سال این فدویت خصال را دو راس اسپ
با درفتار برنگ سبزه گلدار از عرب دیار تلاش بسیار کرد با وجود کوشش بیشمار بمیّسر نیامده ناچار
تا پیدا کنار و احقر را بدون سواری نهایت دشواری است و در پنولا بدریافت آمده که بجوار آن
والا اقتدار اسپ بکثرت برای فروخت دوازده ماه می آیند لهذا عرض میسازم که دو راس باوصف
از مو پیچ و شعر صاف و در خوبروئی و تیزروی درست و در قدم بازی نهایت چست باشند
بموجب معروضه بالا خریده اطلاع فرمایند که از اینجا سائیس همراه مردمان و مبلغان روانه خدمت نموده
لب بطلب بکشایم و رجا که تا حصول ملازمت گرامی منفعت از ورود والا نامجات مفخر و مکرم و ممتاز
می فرموده باشند که تسکین از آنست زیاده حد ادب

بخدمت خسر پوره کلان نوشته جناب برادر صاحب مجمع فضل و کرم منبع تفضلات اتم دام اقباله
بعد ادای آداب واجب عارض بدعا است رونداد این نواح بضمن استدعای صلاح افزوده تحیات ...
مقرون شکر ایزد منان است از عرصهٔ چند مدت بعدم ورود والا نامهٔ فیض آمود لیل و نهار متردد و متفکر
و با انتظار اصدار صحیفهٔ آن والا اقتدار دلم بیقرار معهذا درین روزها بهوانی دین زناردار حاضر حضور
کرامت گنجور می شود رجا که از کوائف صحت ذات ستوده صفات و نیز وضع شریف این صحیفه را
سرفراز و ممتاز فرمایند که رفع نگرانی و حیرانی خاطرم شود و عرصهٔ دو یک روز سیر کرده بود
که از جانب مغرب چنان باد تند وزیده که نقصان غله و درختان بی پایان بوقوع آمده زبانی
نامبرده مفصلاً و مشروحاً روشن رای فیض پیرای خواهد شد و آینده تا حصول نعمای ملازمت
کیمیا خاصیت از تفضلات آن خداوند نعمت امیدوار که از اصدار صحائف مشعر کوائف
معزز و سربلندی فرموده باشند که اطمینان این هیچمدان از آن حاصل الملانا ملتمس شدم زیاده حد ادب

بخدمت گرو صاحب نوشته جناب گرو صاحب محرم راز حقیقت بخشندهٔ اعزاز و نعمت

بہر صورت جدید اوتار شری گنگا جل سلمہ المہراج و ٹھاکر دت و پرنام بعجز تمام بجا آوردہ ملتمس خدمت
فیض درجت مے شود کہ الف این ہیچمدان بضمن استدعاے صحاح مزاج آن فیاض زمان
مقرون شکر بھگوان است از مدتی موفور و عرصہ نامحصور باوجود ابلاغ سہ قطعہ عریضہ انکسار
بعدم اصدار نوازش نامہ آن والا تبار طبیعت این فدوی را کمال انتشار و در بیولا بجاہ کنوار
تا ہفتہ ابجار حصہ بخار بیمار ماندم حتی کہ نوبت طعام برای نام رسید اکنون از فضل بسوناتھ سوامی
و کرپا آن مہاراج طبیعتم رو بصحت آوردہ یقین کہ درعرصہ عنقریب صحت و تقویت کامل حاصل شدہ
خواہد رفت حالا عرض بغرض دریافت احوال تندرستی اصحاح امزجہ اقدس و نیز صغار و کبار است
امید کہ بفور ملاحظہ عریضہ ہذا غور بر عذرات معروضہ بالا فرمودہ از ورود صحیفہ شریفہ معزز و مشرف
فرمایند کہ اطمینانم گردد و آیندہ ہم براہ مہربانہ از صدور نوازش نامجات تفاخر آیات ماہ بماہ بالضرور
مفتخر و مباہی مے فرمودہ باشند کہ تسکین این فقیر حقیر منصور از الست مکرر عرض اینکہ یک سروپا شریفہ
تروتازہ حسب دلخواہ رونق افروز گشت ایدون ضرورت دیگر صورت نماندہ اطلاعاً لعرض
رسانیدہ زیادہ چہ عرض نماید

بخدمت صہر کلان نوشتہ جناب برادر صاحب افتخار بخش کمترینان دام ظلکم ــ بعد گزارش
مراتب تسلیمات عجز سمات منظور دعا است مسرور و مشکور بر خیریت اینجا بودہ ملتجی صحاح امزجہ
اقدس مدام بدرگاہ ہش ہستم از ورود والا نامہ شریف این نحیف معزز گردید ایزد تعالی آن عالی ہمم را
مدام باین نوازش و کرم بر سرم ظل گستردارد کہ بہر صورت طمانیت این فدوی از این باشد
حسب ایمای معلی حال منظوری شادی با استفسار نمودم جناب لالہ نانک چند صاحب اقبال شادی
و اجازت ترسیل رسم پھلدان ماہ بیساکھ مے فرمایند لہذا اتفاق صحیفہ جناب ممدوح ابلاغ خدمت
ماہ بیساکھ قبل سہ ہفتہ از ساعت معہودہ رسم پھلدان بذریعہ ڈاک مطلع فرمودن از بس ضرورست

و از آنجناب امید قوی است که آغاز این کار بخوش‌نمائی بسیار سرانجام خواهد یافت زیرا که از فحوای این حصه به احقر متصور و از معاینه نقل خط جناب محتشم الیهم صاف ظاهر صحیح و بسا دعاگوی هم که تا از آن سرانجام این کار بخیر و خوبی رسانند و و نیاسے تحریر تیم نشبی ام مقبول فرمایند و آینده امیدوارم که دائما از صدور صحیفه افتخار لطیفه معزز و محترم می فرموده باشند که تسکین خاطر از آنست

اطلاعاً عرض پرداز شدم زیاده چه شرح دهم

بخدمت خسر پوره کلان نوشته جناب برادر صاحب سرمایه عظمت بخشنده اعزاز و نعمت دام فیضهم بعد گزارش مراتب تسلیم واجب التعظیم مشهور رای عالی است سپاس بیقیاس بدرگاه قاضی الحاجات که حالات اینجا بخیر و نوید صحت [illegible] ذات شریف هیچ جمیع خرد و کلان از درگاه دارنده جهان مسئول و مامول [illegible] واقف [illegible] بودم احوال صحت و امر صحه آنجناب بشاید روز مرود گوناگون [illegible] خاطر است امید که براه بنده پروری خطاهای خاکپای معاف فرموده از کیفیت تندرستی [illegible] مشرف فرمایند که تسکین گردد و در ابلاغ عرائض قصور از این بے شعور باعث چند امور [illegible] الماضی لا یذکر در ین ولا نوازنا جناب لاله رام پرساد صاحب ایشان [illegible] برای دریافت استمزاج معلی و در باب تحریک قشقه شرف صدور فرموده این هم در سطور فیض گنجور مندرج بود که بوجه ایام [illegible] مستحسن عروس فرزندان ملتوی داشتم لهذا امید از ذات والا آن دارم که براه [illegible] از جواب باصواب معروضه اطلاع و آگاهی بخشیده مدام بصدور صحیفه افتخار این خاکسار را معزز و ممتاز می فرموده باشند

که تسکین صغیر و کبیر حصه از آن متصور و واجب بود عرض نمود

بخدمت برادر کلان نوشته جناب برادر صاحب سرچشمه فضل و کمال دام اجلاله فرق [illegible] با اظهار دعا ختم ساخته تسلیم بصد تکریم بجا آورده عرض رسا ام از فضل غفار در جوار عافیت

ونوید صحت واعتدالی مزاج عشرت امتزاج از حضرت پاک پروردگار نیکو مسالت مے نماید درین ایام فرخنده فرجام در ماه اساڑھ روز چهارشنبه ساعت کتخدائی قرة العین سعادت نقش میمنت بخش چو زاد الله عمره قرار یافته لهذا اشیای معمولی و مبلغ پنجروپیه نقد صحب کالکا باری ابلاغ خدمت است امید که براه مهربانه آنجناب مع جمیع عزیزان از دو یک روز پیشتر ساعت معهوده تشریف ارزانی فرموده زیب بخش محفل شادی فرحت آبادی شوند در صورت عدم تشریف فرمودن موجب هتک این خسته تن متصور خواهد شد چراکه زیب و زینت این کار از رونق افروزی آن والا تبار متصور آینده براه تفضلات بزرگانه از صدور صحائف شرافت مفخر و ممتاز مے فرموده باشند که اطمینان احقر از آن متصور زیاده بندگی

بخدمت خسر صاحب نوشته جناب لاله صاحب خداوند نعمت ابر رحمت دام مجدکم بعد تسلیم ختم کرده شاکر بخیریت اینجا بوده ملتجی صحاح امزجه شریف این نحیف مدام بدرگاهش مے باشند قبل ازین دو قطعه عریضه مملو بخیر و عافیت و کیفیت اینجا ابلاغ خدمت فائز البرکت نموده بودم مگر هنوز از جواب آنجا مفخر نگردیدم ازین موجب شام و سحر باعث تفکر پیرامون خاطر احقر لهذا درین روزها مضمون بجا هم را محض بنا بر استکشاف احوال تندرستی مزاج آن والا تبار و نیز صغار و کبار روانه خدمت کثیر المنفعت کرده امیدوار که از کوائف صحاح امزجه اطلاع فرمایند که رفع وسواس بے قیاس بود و آئنده تا حصول قدوم میمنت لزوم از تفضلات بزرگانه آن والا اقتدار امیدوار که از اصدار صحیفهٔ افتخار این خاکسار فدویت شعار را معزز و سربلند مے فرموده باشند که اطمینان بسیاری از آن حاصل بوده باشد اطلاعاً عرض نمود

باب چهارم در مکتوبات اوسط

محب یکرنگ دوست با فرهنگ سلامت شوق لبریز است مگر ذوق کم دم بدم برای اعتماد پیرای مودت نامی واضح باد احوال مخلص بضمن استدعای امزجه آن مهربان مقرون شکر ایزد منان است

بارہا نامجات می رسند و دوست از جواب یکی ہم خرسند نیست و نگشته سبحان اللہ مجوآن دوست که حرف دوستی را بر طاق آسمان گذاشته پس نوبت ملاقات چه رسد فقط نام دوستی درمیان مشهور در جهان بموجب فرد دیگر وصل یا بار سرا سر به برات عاشقان بر شاخ آهو زیاده بجز اشتیاق ملاق چه تصدیع دہد

صادق الوداد راسخ الاتحاد ہمرنگ محبت و مودت سلمہ اللہ تعالی بعد اشتیاق منادمت و شوق مکالمت که صد شمع محفل مقصود پروانه اش شود و اضح رای رنگین و رنگ افزاے محفل دانش دوربین باد ظاہر ہست که بدو کلمه خیر و عافیت مزاج نام یاد دور افتادگان اقلیم تا در وند معاذ اللہ ہیچ صاحب و اناکه صد ہزار دوست نادان بران محب قربان باد بعد ترک دنیا با دامی رسمیات یادگاری و بنومی چه اعتماد نموده شود فقط

بخدمت مرزا صاحب نوشته هذا صاحب سرچشمهٔ الطاف معدن اعطاف دام اشفاقهم پس از سلام و آرزوی کلام مودت التضام که مقناطیس قلوب احباب است و ضمیر رای شفقت پیرای گردانیده می آید که قصورات شیطانی و شرارات لایعنی بجوارح قولیه و فعلیه در عالم طفولیت بتقاضای عمر بدات طفلان بسیار ہست و کثیر پیدا می شود و بر بیند که روز تعطیل بموجب فرد بروز جمعه بازیگاه طفلان ہست مکتبها بجره دوستان یکدل گلستان می شود زمعدان صاحب زاده بلند اراده همراه ہم مکتبان بعد بازی کاغذ بادی و بلند پروازی و فراغت طعام و آشامی بسیر باغ بطمع میوجات بر شاخ درخت باربہار دست اعتصام انداخت ناگاه قرحیت درمیان قلوچاپ خلید خون بسیار سرا و بیدا از خوف والده و برادر کلان پوشیده داشت فی الجمله با ظہار طفلان همراهی شیشه گرفتار طلبیده دید که حال در حقیقت ہست و شفیع الدین قصاد را طلب نموده و گفت که زبل شتر بغدادی بر زخم بسته آید در عرصه اندک انگشتک خواہد زد و ورم ہم فرو نشسته خواہد رفت چنانچه بکاسه شتر خوار به بسته شد

پتنگ اشتر بغدادی آن مهربان امروز ضرور ترسیل فرمایند

مخلص با اخلاص محب با اختصاص زاد محبته آرزوی مواصلت سامی و تمنای هم کلامی منحصر بر نگاهی داشته سپید نامه گرامی فرود مجب زمانه بهار و فغان هم آغوش است پیاله باده بدست و جنازه بردوش است از بسکه جامه سرشت انسانی بتقاضای قوت نادانی بر رحم کرم رحمانی و رضای آن بانی بنا کرم بالاستقلال نسبت و آن رحیم کریم است چنانچه بروز یک شنبه بختی الکا دخت سودی باد بیسا کم مانند الناس برون فرون لفور جنت آرام بودن جناب بزرگوار و تولد شدن فرزند سر به برخیاره غم و بهم طمانچه زن گردید عروس شادمانی و زبان مبارک بادی بر ابواب دل ما کشود پس منزوی راجه و خل سبحان الله چنین بزرگ دار با حسنات و نیکنام کی پیدا می شوند

مضمون تهنیت بشادی ولادت

خانصاحب مجمع اخلاق و کرم منبع اشفاق اتم زاد عنایتکم بعد سلام خلت التضام و آرزوی کلام مودت التیام خلاصه مرام این است دیروز پیغامی باستدعای رسن و آلات آب کشی از غریب خانه رسید امروز بازار رفته رسن و آلات رسن هیچ دستیاب نگشته مجبور و فرستادن ضرور ترصد که از کارخانه معرفت خود احسان چند اعداد مشتهای موج قابل بست و پنج دست رسن عنایت شود که پیوسته شکرگذار و غریب خانه یادگار نوازش میشده باشد زیاده چه

بخدمت همسلک یعنی همدمی نوشته شد صاحب مجمع خوبیهای بیکران و منبع الطاف بی پایان زاد الله اخلاصه بعد سلام به نیاز تمام و شوق ملاقات که [illegible] ولا تحصی است مشهود رای محبت پیرا گردانیده می آید از آنجا که درین دنیا بهار فغان هم آغوش هر یک را رنج و ملال مالامال و شادی منحصر بر افضال مفضل ذوالجلال خال خال درین ولا رنج انتها از مشتوی سانحه ناگزیر شرف بهشت شد که این صاحبه یعنی والده نور چشم موتی لال جیو کما رنج و غموم و چهار پاکیج غم والوم در دل بنا نگشته چه عوض دارد شام از چنین غم جامه سیاه پوشید و صبح از الم گریبان

جز تن دریدگی گل را شگفتگی و پریشانی ہزار و بلبل را آہ و نالہ در منقار خیر از رضی خدا ہیچ چارہ نیست
ارادت اللہ راست و ارادہ انصاحب در وقوع فرو ہر انکہ زاد و بنا چار بایدش نوشید از جام دہر می کل
من علیہا فان ؛ لیصبر پرداختم آن مشفق ہم بر رضی الٰہی صبر باید ساخت زیادہ حد تصدیع و
منشی صاحب محبت عنوان کرم فرمای مخلصان زاد مودتہ آرزوی اشتیاق ملاق منحصر
بر اتفاق داشتہ بہ تسطیر مدعای گرا اید از فضل داور عالم پرور خیریت طرفین عرصہ یک ہفتہ منقضی گشتہ
کہ زبانی آیندگان آن صوب نوید خوش اسلوب نشاط افزای قلب این مہجور کہ از دیدہ دوست
مبشر بخیر و عافیت مزاج سراپا ابتہاج دریافتہ خوشی بی حد و خرمی بی عد بحصول پیوستہ لہذا درین روزہا
بار دیگر بہ یک پرچہ قرطاس متکلف خدمت شدہ مترصد ام کہ از کوائف استحکام عہدہ و صورت
افزونی تنخواہ بوسیلہ عہدہ مطلع سازند کہ انتعاش خاطرم شود و از اخبار تقرری عہدہ مع تبدیلی مقام
قوم جیر کیت و منشی صدر لکھیم پور اطلاع می ساختہ باشند زیرا کہ مضمون مرتب ساختہ روانہ لکھنو
سازم و بلکہ از وصول پارچہای موسومہ کاسیتہ سماچار آن یار غمخوار بخوبی آگاہ آمدہ
توقع از ذات مودت آیات آنست کہ تا حصول معانقہ جسمانی و مکالمہ زبانی از حالات
امن و بہبود شادمی ساختہ باشند کہ المکتوب نصف الملاقات مشہور زیادہ والسلام

خانصاحب مجمع شفقت و وداد و منبع مودت و اتحاد زاد لطفہ اشتیاق معانقہ جسمانی
و مکالمہ زبانی کہ حدی و نہایتی ندارد منحصر بر ہنگامی داشتہ مدعا نگار می شود از عرصہ پنج سال
و دراس اسپ بہ رنگ سبزہ گندار خاص عرب در کار بود مگر بباعث عدم دستیابی دلم را انتشار بیا
چرا کہ میلہ خیر آباد بعد ہفت ماہ خواہد شد و این نیازمند را بدون سواری بیکاری می باشد اگر میلہ
مذکور عنقریب بشدی از آنجا خرید کردہ گرفتمی ایدون مردمان آیندگان آن صوب می گویند
کہ بدیار آن یار غمخوار اسپان مسطور بیشمار دوازدہ ماہ فروخت می شوند لہذا متکلف

خدمت سراپا برکت اسم که دو راس بادپا هم از جمیع عیوب بنهایت مرغوب قلوب و در قد مبارزے
و تیزروی مانند باد رفتار بر رنگ سبزه گلدار و بین دو و یک سال باشند خریده از تفتیش اطلاع
سازند که از اینجا سائیس مع مردمان و مبلغان روانه خدمت کثیر المنفعت شامل عصر لطف کریمان کارهای دشوار
منشی صاحب مجمع عنایت و کرم منبع توجهات انجم زاد الطافکم بعد اخذ اوقات زوائد عرض تسلیم بدعاے پردازد
امروز ترجمانی صحیفه رفعت الله دریافت آمده که آن مهربان کبوتران جمله را شمرده مگر یک کبوتر گم شده
شخصی دیگر از قضای الهی بمرده و از شمار آن دوستدار نشانزده جفت پردار و پر تراشیده
کبوتران چهار مع یک نفر موجود اند باطلاع این امور رنج و درگشت الا پته و نشان کبوتر خنگ
خوش رنگ که در پروازی شهره آفاق و در باختن بازی طاق است آگاهی کماهی ساختند
و شناخت حمام مذکور نهایت آسان زیراکه سفید عنبر سرا و تلها وغیره ده کبوتران بر رنگ خنگ نمودار
چراکه جسمش گلدار و در جفتش باده سبزی از بس خوش رفتار نه سراغش قابل اظهار بلکه از تحریر تمیز
مے سازم که هنوز دو سه پرش پر گذاشته و دو پر پروازی تراشیده خواهند بود و کبوتر مذکور کمیاب
بلکه نایاب و علاوه آن جمیع کبوتران بنده موسومه هرا و خنیدن و هوما وغیره چیده و از تلاشش بسیار
و صرف بی شمار مهیا شدند و از مقتضای زمانه آب و دانه بدست آمدند اگرچه پرندان یک
پر اند لیکن نزدیک قدردان این پرندگان از پرندان دیگر نهایت پاک و صاف و هوای
آن واقع خفقان و لطرات طفلان است و شوق این مهجور نزدیک و دور مشهور توقع که نقشه یک
کشیده از کوائف کبوتران موجوده و از احوال امزجه مطلع فرمایند زیاده فضول است
لاله صاحب مخزن مروت معدن محبت سلمک الله تعالی بعد از سلام خلت انضمام که وسیله
حصول صلات و مکالمت است موضح رای شفقت پیرای باد روئیداد اینجا بضمن استدعای خیریت مزاج
بهجت ابتهاج مقرون شکر او ست نامه بشاشت ختامه بذریعه ڈاک بعد مدت مدید و عرصه بعید

مع نوید شادی عزیزم سعادت شعار لاله بابا پیارا چھوٹا صاحبه ونیز ایجابے برائے اشتراک برات
برادر عزیز مسطور نسبت راقم وصول طرب شمول آورد بسیار نشاط و ہزار انبساط این مہجور
کاز دیده دور است حاصل شد ذو الجلال آن محب را ہمیشه باین یادآوری بی نہایت تا دم صور
مسرور و سلامت داشته بمراتب اعلی رساناد که اطمینان خاطر متصور راقم شب و روز بجناب بارگاه
بجز استدعای ملاقات بہجت آیات سجده کنان بود که ناگاه این موقع خرسند دل پسند بدست آمد
اگر خواسته خدا است بشرط آب و دانه فی لکلانه بالضرور بمقام ملیح آباد ہنگام روانگی
برات مذکور رسیده شریک جلسه خواہم شد بموجب مصرعه چه خوش بود که بر آید بیک کرشمه دو کار و آینده
تا احصال معانقه و مکالمه از امداد عنایت نامجات مسرور و مبتہج مے ساخته باشند زیاده چه
بخدمت ہمسلک نوشته شد اگر صاحب سرچشمه لطف و کمال آئینه حسن و جمال دام مجدکم
ولوله اشتیاق ملاقات چنداں است که بمیزان بیان نیاید لاجرم مختصر برہنگام کلام داشته بمدعای
ما فی الضمیرے پرداز احوال مخلص بضمن استدعای شگفتگی از یار مودت امتزاج قسمین
اوست والانامه شفقت طراز متضمن بخیر و عافیت مزاج سراپا ابتہاج مع جمیع عزیزان
مع چہار کوزه قند بنا بر این مستمند بہمه بست اجودهیا کہار ورود مکرمت فرمود از بس محظوظ نمود
و بادراک انفراج مزاج بشاشت تازه و دولت بے اندازه حاصل گردید شکر بجناب ایزدی
بجا آورده او امرے باین التفات یگانگت آن قدردان را مدام از مکروہات و مردودات زمانه
محفوظ داشته سلامت با حشمت داراد شکایت عدم رسیدن مکاتبات که زیب تحریر سامی بود بجا
الحال توقف در ترسیل حالات خیریت آیات ہر دو کار خواہد آورد و آینده مترصد اشفاق
که بمنظر توجہات از مژده خبر خیریت مزاج ماخیر طلبان را یاد و شاد مے کرده باشند زیاده بجز تمنا
شوق ملاقات چه تصدیع دهد

بخدمت مسلک نوشته - ٹھاکر صاحب قدردان مجموعهٔ حسنات فراوان توجه فرمای بیکران زاد لطفه - بعد اظهار مراسم سلام و مراسم اشواق ملاق که زبدهٔ مرام دلی و مقاصد قلبی است مبرهن رای شفقت پیرای باد - شکر بدرگاه پاک پروردگار که تا حین تحریر نیازنامه در ینجا خیریت دارم و نوید تصحیح مزاج لیل و نهار از درگاه آفریدگار نیکو خواستگار و درین ولا مبلغ هفت روپیه در رسوم شادی کتخدائی برخوردار لاله رگهبر دیال زاد الله عمره ترسیل خدمت کثیر المنفعت نموده شد توقع که درجهٔ پذیرائی یافته از رسید آن اطلاع سازند که تسکین گردد و آینده همیشه از عنایت و کرم آن امیدوارم که تا مساعدت بمقارنت نه انجامد و مقدر حصول دولت ملازمت ناشده باشد تمنا نماید از ایراد گرامی رقائم مفاخرت اندوز هم نموده باشند که هر آئینه اطمینان این نیازکیش باشد

مستصور زیاده شوق

بخدمت مسلک نوشته - ٹھاکر صاحب معدن کرم منبع الطاف اتم زاد اشفاقکم - بعد سلام و نیاز و تمنای حصول گرامی مواصلت که زیاده از حد است مشهود ضمیر منیر قمر تنویر نموده می آید - شکر بدرگاه مجیب الدعوات که تا تحریر نیازنامه خیریت جانبین نیکو حاصل و متواصل صحیفهٔ سامی همیقهٔ گرامی هر حرفش بوی محبت و یکتائی میداد مشام جان من از طیب آن معطر شد و در عین انتظار مع لوازمه نسبت کتخدائی برخوردار سعادت قرائن لاله راج نرائن رونق بخش چهرهٔ وصول گردید قلب را فرحت رسانید شکر بدرگاه نوازندهٔ جهان که آن کرم فرما را باین نوازش بی منتها تا روز حشر صحیح و سالم داشته بمقاصد قلبی رساناد و بقول بیت آمد آن روح روان کام روای اقبال به وقت من خوش که بکام دل من می آید - مشفقا برادر رگهن سودی ستمی سه روز چهارشنبه تلک نور دیده سدهاری لال از شهر لکهنو از خانهٔ منشی رام گوپال صاحب آمده بود بروز مقرره بوقت نیم شب گذشته قشقه بر پیشانی نور دیده متجلی و منور گردانیده شد

و بعد عرصہ دو سہ روز جگتان را بحضور مے نمایم رخصت کردہ ام زیادہ طاقت گفتگو ندارم
ٹھاکر صاحب مظہر اخلاق و قدردانی و مصدر اشفاق عمیم الامتنان دام الطافکم بعد ادای
حصول ملازمت سراپا افادت و اشتیاق مشاہدت و مکالمت کہ لا تعد و لا تحصی است
منکشف ضمیر بود و تحریر نمودہ مے آید بر خیریت اینجا ساحت جناب صحت اندوہ خواستگار ابلاغ اخبار
آن قدردان و ایما از جنابش ہم از زیر و زبر عرصہ دور فوت نیکیسا احوال صحت مزاج سراپا ابتہاج
و نیز صغار و کبار بانظار آمدہ موجب کثرت حیرت گردید لہذا درین ایام سبیل حجام را مع لواز
و زیبہ بندن حسب تفصیل مخفی نباشد کہ حال استخبار و انہ خدمت سامی نمودہ مترصدم
کہ بعدم خیال قلیل و کثیر بہ جہۂ اجابت مقرون فرمودہ از احوال صحوری از مع جمیع صغیر و کبیر
اطلاع فرمایند و آیندہ توقع از ذات ستودہ صفات آن دارم کہ براہ لطف و یگانگت ہموارہ
از ایراد عنایت نامجات یاد آور و کرم گستر و باعث نیاز کیشان می شدہ باشند کہ کشف خیریت طلبان
منظور از انست زیادہ بجز آرزوی مواصلت چہ تصدیع دہد

ٹھاکر صاحب مجمع الطاف بیکران و منبع اعطاف بے پایان دام عنایتکم
بعد توضیح مراسم سلام نیازمندی و استحصال مواصلت خلت پیوند کہ زیادہ از تحریر و تقریر است
لہذا از گشتہ بحیثی در گذشتہ و منحصر بر وقت داشتہ بدعاے لابدی سے پرداز و روئداد نیازآگین
بفضل اکرم الاکرمین مع جمیع کہ و مہ قرین خیریت است و فرد؛ صحت مزاج مع وضیع و شریف
لیل و نہار از درگاہ کردگار نیکو طلبگار درین ایام میمنت التیام الطاف نامہ مواخات شمامہ
مشعر طلب شادی برخوردار لالہ نندا پرساد بہ تعیین ساعت شادی کتخدائی بماہ جیٹھ سودی ستمی
مصحوب ستی حجام ورود کرم فرمود افتراح موفورہ انشراح نامحصور بحصول پیوست عز و جل
ذات ستودہ صفات را ہموارہ باین یاد آوری لا انتہا و کرم گستری بے منتہا تا ابد الدہر سلامت

نا بیست و اراکنه تحاشی خاطر نیاز ما شر ازالست مشفقا ساعتی که زیب قلم عطوفت رقم فرموده اند
ابراب الست چشم منتظر و قبول نوعی عذری نیست چرا که چنین حالت تمهید ستی و قحط ساعی
بهم مال متوقع ام که بساعت محموده متذکره بالا هیچ برو بر همین تشریف آورده از دست کرم ارباب
این کار گران سمت روشن فرمایند درین باب اخلاق ولی و اشفاق قلبی ضرور است و آینده
چشم‌داشت آنست که مدام تا حصول تمنات ملازمت سراپا افادت براه لطف یگانگت
از صدور عنایت نامجات ما نیازکیشان را یاد فرما و کرم نما بوده باشند زیاده ایام جمعیت مدام ایلکا
ملتمس صاحب مجمع خوبیهای بی منتهای و کرم فرمای لا انتهای زاد محبته بعد اظهار کلمات بسیار
مواخات انضمام متکلف خدمت سراپا برکت ام که بیان اشتیاق ملاق جسمانی که ثمر مراد زندگانی
بیرون از حیطهٔ طاقت انسانی و به تحریر فحوای اشواق در بدر انداختن آب دریا کاسه نیست
و نوشتن کلمات شوق را همچنان که رنگ بیان را با نگشت شمردن است ناچار از ان درگذشته
بگل چینی مدعای گرا اید الحمد لله و المنة که ریاض خیریت رو بتازگی دارد مشفقا بغور فهمند
که چند قطعه نیاز نامه متواتر بدست روندگان آنصوب بخدمت سامی ارسال نموده بودم الا انتظار
نیاز نامه انتظاری کمال کشیدم بقولیکه الانتظار اشد الموت فرد لله الحمد سر ان چه که خاطر میخواست
آمد آخر لیس پردهٔ تقدیر پدید یعنی از فضل باغبان حقیقی در ریاض نامجات بهار تازه و رونق افزوده
گشته و بهر طرف غنچهٔ خاطر شگفتگی آورده که نامهٔ عنبرین شمامه بدست راسم رسانیده
داد محبت و مودت و رسید و الله تعالی حدیقهٔ آن شفیق را همیشه از فضل خود سرسبز در زبان وانس
و تا درست داد ملاقات دوام بعنایت نامجات لصحابت مردمان آیندگان آن طرف ارسال نموده
شادان و فرحان می فرموده باشند

گل گلزار محبت و وداد و بلبل شاخسار مودت و اتحاد سلامت پس از حمین نیاز و گلشن

آرزوی حصول ملاقات مسرت آیات که بتقریب آن نی خامه را سرمه بگلو و سوراخ در پهلوست
مشهور است عطر التماسی گردانیده است آیه الحمد لله که غنچه خیریت جانبین تا تحریر رقیمه هذا الیتیم ارحم
عنبر شمیم افضال کریم که نخل بند گلستان آفرینش است شگفته و خندان باد رنگین نامه مشکین شمامه
که از سرا پا بهار خوشبوی شفقت و یکتا دلی ست وارد چهره وصول افروخته مشام روح را معطر گردانید
و غنچه دل بی نیاز منزل از نسیم مضمون بشاشت مشحون خود گل گل شگفانید که پور حقیقت آن حدیقه
خلعت و ارتباط را باین یاد آوری بی غنچهای سرسبز و ریان داشته شجره مراد ولی مثمر گرداناد
سر رشته که تا دست و او معانقه جسمانی مشام آرزو را بروایح گلدسته نامجات معنبر و معطر میداشته باشند

مصرعه حصول خط بود نصف الملاقات بلکه زیاده

باب پنجم در بیان مکاتبات اولی

ثمره شجره زندگانی برخوردار قرة العین زاد الله عمره و قدره بعد استدعای عمر و دولت سعادت بلوغ
واضح باد خطوط ایشان خالی ازین تکلیف روزمره حرکات پامالی می نمایند و آن لخت جگر هیچ خبر
نمی گیرند فکر کتابت که نتواند داد تسکین بی قراران را سحاب خشک حسرت شده و به
مشتاق باران را سبحان الله آن عزیز را با وجود فراخ نوکری راقم را خرچ فرستادن دشوار اگر چنانچه
و خوف عاقبت باشد برای این جانب خرچ معقول بفرستند درین سن ضعیف تکلیف گوارا نیست
و سنگ شود و آن برخوردار از خوف خدا را خوب خیال دارند زیاده والدعا فقط
برادر عزیز وافر تمیز سرمایه سعادت و شادمانی پیرایه لطف و زندگانی مد عمره بعد دعای ارتقای
عمر و دولت مطالعه نمایند احوال اینجا سبحان الله و خیر می مزاج آن عزیز از درگاه خداوند تعالی
همیشه نیک خواستگار است شادی کار خیر نور چشمی بمبتی دو هیچ بدی بیساکه قرار یافته است
چند روز باقی هستند چهار من پخته برنج گنده و باریک یک من و دو من پخته روغن زرد و تدبیر خرچ کرده

در عرصه هفته رخصت گرفته بجانه بیابیت چرا که از ما ضعیف هیچ شی فانی نیست زیاده عمر دراز و دولت افزون باد
نور دیده شرافت و نجابت و قرة العین یگانگت و قرابت متوسط المرام بیشا و کام باشند آرزوی دیدار
راحت آثار جمال با کمال که شمع جلال اقبال پروانه اش باد منکشف ضمیر سعادت تخمیر نموده
مے آید خط مسرت نمط مع مهربانی نامه شما کران آمد باینجانب خوشی حاصل شد موافق تحریر الیشان
شادی منظور کرده باد و شش باد همگنان مقیم باند نهالدان از جلوه گرے و دست برخوردار و رتال مانند
در حالیکه انکار نکنید و اقرار ترسیل مبلغ پانصد روپیه البالغ واشتن و لکن از بست و پنج روز پیشتر
شما کران نوشتند در از وقت کار مبارک بعمل آمدن لاموافق تحریر العزیز ساعت شادی باقی است
لکن تمام و کمال روانه کنند و صورت نمیکند بهتر طیار طفیل نعم البدل خواهد شد او و اندکار را داد و اند
زیاده العاقل تکفیه الاشارة

برخوردار بخت بیدار بلند حوصله کامگار طول عمره بعد دعا بے بیک اختری و طالع اسکندری
مطالعه نماید پیر پروز نامه و پیغام بدست و زبان قاصد از خانه آمده نوشته بود که بحمد الله فتح چند صاحب
شادی کار شیر پروز استی سدی اساڈھ در پیش و مبشران نزدیک و دوری رسند و خواهند رسید
و مجمع نسوان عالم برادری شهر خواهد شد و همه حلیات و محلیات طلای و نقره و ساده و مرصع پیش
نهستن و پوشاک زر بند عرایس و عنایس مقابل موجود مگر نزد خانون پنجشم خورد ک جوڑی کرن پھول
با وصف تقریر و تحریر غائبانه بسهل انگاری و سست کاری آنطرف هنوز صورت نه بست و قلت
پیشمانی و حسن ظن در رسید از ین جهت مبلغ پنجاه روپیه نقد و پنج جفت کرن پھول برای آوردن
نگین و کندن بجید و هم بعد حل استر و فرستادن نگینه بلوری و ساده کاری حاصل کنانیده
پنج جوڑی ششم کرن پھول نوساخت زود تر از زود و سر صبه بعجلت تمام تر از دو سه روز پیشتر
میعاد شادی در بهار سانند تاکید دانند

برادر عزیز از روانم بحفظ خلاق مکارم اکرم باشند ساتگین تمنا و عنفوانی ازمی رنگین وارغوانی
مرادات فروغ جوانی تا ابد معمور و لبریز باد بورود دستیارام قاصد ونامه قلم غیر قسمت پرسیدن
قلم احوال پوست کنده بیان کرد که باوصف تحریرات نصایح چند در چند در عالم عنفوانی
بعد طعام لذیذ بحیث جناب والده و عمه ود راز کشتی خواب غفلت شیطانی و سبق از اوراق
گنجفه و مشق مهره شطرنج و صحبت اوباشان خرابات شراب فرنگ و پیدا شدن لقدم بالحرص
هم نشینی و در حالت نیافتن از خانه متصرف قرض و تقاضای قرض داران مقام هتک شنیده
طعام نخورده شب در فکر خواب نآمد پس معلوم شد که دولت عالم قدیم از خانه پا تراب کرد و آخر
گنجفه و لارامی و شطرنج بهرامی بناکامی تمام نصیب شد سفی است صبح دم گرسنه و تشنه براف
بازار بسیر بدرسه رفته چه دید که چار پای خُرد سه دست طول و عرض یک نیم دست و صورت
فتنگی طفلک حکم نیم خوراک و بهره طفلان مامور هر وقت دربار حاضر شده بعد عرض حال
واستر شاد و دو تلنگه برای گرفتاری حاضر شدن الیشان جناب اعلی فرستاده اند عوض آن
مزه داری و رنجا خواری نخواهند یافت زیاده عمر دراز باد فقط
برادر بجان برابر شیر بیشه بخت بلندی دُر دریای افادت وارجمندی زید الله عمره حاصل
حیات دوام از نتایج اغصان طوبای مرام مستدام روزی باد و توقع که بفضل متعال شامل حال
خیریت و جمعیت بوده باشند از انجا که عالم جوانی دیوانی در حقیقت دیوانگی و نافرزانگی می زنم
ضرورت را باوصف عقل و دانائی و بینائی آفت آسمانی می دانند ای گل بجالت طفلان
و دختران و گیلیان و خانمان همه تن شما را بجز ذات عزیز کدام مادرزاد حقیقی است نمی دانند
که غرض کار خیر بار گران فقط اوباقی هستند نه امیر نه وزیر نه فقیر سر انجامش بکدام وقت در پرده
اغماض داشته محض عزیز است نه دهم هزار روپیه جائداد است برای همه تن طفلین است

خصوص برای انکار عقد سعدین بیست ہزار خانہ زنند و مبلغ پانصد روپیہ درین پانزدہ روز
بفرستند کہ ازین فرض فراغت یافتہ شود ورنہ مبلغ دو صد روپیہ پاس دخترک جلوہ طلب اند ختم
مع لفقد جنس خود بملک غیر نقل خواہم ساخت او دانکار او داندین بدنام نخواہم شد زیادہ دعا
برادر خجستہ سیر از جان بہتر بلند اختر از دعای عمر برخوردار دعای ارلقای کامگاری و برخوردار
و از یاد بختیاری مطالعہ نمایند خط ایشان باستدعای تقسیم پرگنہ و ورثہ پدری و جدی
چہ مواضع و چہ زمین و چہ باغات و حویلی ہمہ چیز یار سید این غمزدہ مہجور جناب والدہ صاحبہ معظمہ
صغیر است حال بدریافت آمد الا آن برادر خوشحال را چہ پیش آمد کہ در سفید و سیاہ امتیاز تفرقہ وارد
در حیات بزرگوار محبت جانبین برابر متصور و ہم مشہور جہان است وفات جناب را
عرصہ قلیل منقضی گشتہ یان اگر از یک دائے نوع شک و شبہ بودی تا مقام شکایت واجب بود
دران ہنگام مارا ہیچ شکوہ نگشتی بجناب والدہ ماجدہ التماس نمایند کہ پنبہ غفلت از گوش
ہوش برآرند کہ بندہ پدر را بروقت شادی کردن معروض ساختہ بود الا جناب بحیات خود کاغذ
بلواہی از مہر خود پیش رئیسان و حاکمان ترکہ جمیع برادران ترتیب قلم فرمودہ بودند ہمان قدر
خواہند یافت زیادہ عمر دراز باد

گل بہار چمن کامرانی ثمر اشجار دماغ شادمانی فرزند مولبند بعمر جاودانی بہرہ مند باشند
بعد ترسیل دعا ہای عمر خضر بدرگاہ بی نیاز و تکمیل آرزوی حصول دولت قارون بحضرت کارساز
روشن رای عزیز یاد خط مسرت نمط مملو باستدعای تقسیم ترکہ ورثہ نسبت با بنجانب بہ
جواب خط نور چشم موتی لال رسید دماغ خوشی را نشاطی پریشانی داد بارک اللہ بر دانش مند
آن برخوردار آفرین صد بار و بدانستند کہ این تحریر یاوری نباشد بدیہت است کہ ہشت طفل
از بطن خدا داد و ہمہ گستند اگاہی یکی بجواب ہم اگر شکایت من کردہ باشند بجا بودہ کہ بنا وفات

تمام شکوه نوشته‌اند اگر تحریر والد گرفته چه دانائی کرد این تحریر موجب اشتعال طبع عاجز بلکه تحریر پرسش
همه ملک ریاست بگواهی و تراضی مادر حیاتش پیش خود دارم اگر عافیت ایشان و شهرت
و شناسنده برنگارم برای اکل مشقت ذات یک خرمهره شکست مرقانه نخواهند یافت چه این همه
معاف آینده را این همه واقع خود زنهار با دانی نفرموده‌اند زیاده والدعا

برادر بجان برابر سرور عالم سرور از دوربینی و دانش دور حفظه الله تعالی سنگین جان نازی رنگین
مراد نشاط آگین معمور دلپذیر باد دیروز دوشنبه بتقریب بجهاردان عزیز از جان ولا انزاد و لاله بالا پرساد چو
طواجه در محفل انفراح منزل مجمع برادران بزرگ و همه دولی محبان شگفته از رسم وقف و رقص جمیله
او لی و همان نان رنگ و تال مرونگ و ساز سارنگ دل همه تن نظارگیان ابطال سرود و سرود بود
دران حال ایشان و لاله هر پرساد محب یکجان و دو قالب و طرفین شوق و آرزو هر دم غالب
دران زمان ادب و لحاظ بزرگان و یاران بر طاق بلند گذاشته کلام سنج منظر این بی رنج مرنج عیان و وقت
که دانایان شعرای خراب گفته انداز و زکه عرصه سه روز گذشته جانبین را ندامت کشیده و ملاقات وقت
از عوام شهرت پذیرفته کجا شور اشوری و کجا این بی سنگی عالم سرور دانا قصور درین امور رنج فصل و رسیت
مناسب که آن عزیز انجار رفته سخنان عذر با هم نمایند و درینجا بیایند هر دو را یکجا نموده خواهند زیاده تحریر و صحبت چه بقلم آید
ثمره زندگانی شجرهٔ جاودانی بکلیم سبحانی خرم باشند شعر یک ایل خیل رنج و غم ضبط فغان جسمان کم هم
تن همه داغ و داغ شد پنبه کجا کجا شنیده باستماع خبر پژمرده گی غنچهٔ ناشگفته مرا و یعنی ودیعت
حیات صبیه جگر پیوند که بگهواره جنت در خواب نوشین غنوده خانهٔ صبر و قرار را ویران ساخته که تحریر
شمه ازان سینه قلم هم چاک می گردد ظاهر است که حال عزیزان زیاده تر سوگوار خواهد بود لاکن
چون از مرضی آلهی انسان را چاره نیست سنگ صبر بر سینه گذاشتیم بلکه عزیزان هم بصبر و شکیبائی
در آیند که این مرض لا دوا را غیر ازین علاجی نیست پروردگار والدین را صحیح و سالم دارد منعم حقیقی

و وصول او را به ثمرهٔ امید بارور خواهد نمود آن عزیز را لازم است که درچنین وقت همه صغار و کبار خانه را
بر سینه گذاشته اشک غم و الم از دیدهاے هریک به آستین شفقت پاک نمایند و آینده امیدوار باشند
پروردگار نعم البدل آغوش عزیزان را از نقصان نخواهد داشت شاهد مقصود در کنار خواهید یافت
برادر عزیز از جان راست قول و درست پیمان احسن الله شانه پس از ادای دعاے تمناے
دیدن دیدار فرحت آثار که جنس مطلب را بمیزان بیان مے پیماید بوصول راحت نامه فرحت نشان همه
دل را شگفتگے و بدریافت خارجی مقدمه ریاست طبیعت را پژمردگے و غبار دامن گیر خاطر حیران گردید
که بیانش لاف کر صد حیف که با وجود قبضه داری عرصه دراز حاکم اعلے حکم نا مناسب نفرموده بنام برادر
بد سیر رام کنور ڈگری مقدمه نمود بد آسته بعد گذرانیدن اپیل یک وکیل درجهٔ اول بنا بر پیروی مقدمه مذکور
مقرر نمایند و از درگاه کریم کارساز مصرعه که دارائے خلق هست و دانائے راز + امیدوار باشند
که بالضرور ازین مقدمه عزیز را فتح یابی نصیب خواهد شد بموجب فرد مشکلے نیست که آسان نشود
مرد باید که هراسان نشود و این مصرعه هم راست ع نقش سے بے تجھی عجب چیز ست زیاده از زیاده
لاله صاحب عزیز بجانم سرمایهٔ حیات مستعارم زاد عمره و درجته بعد دعوات مزید حیات و علو درجات
که مافوق الحد ست مبرهن راے سعادت پیراے باد بر خیریت اینجا شاکرم و خوشنودے
خاطر آن بجان برابر مع اصغر و اکبر از درگاهش هر صبح و مسا خواستگارم قبل ازین تحریر مع خیر و عافیت
و کیفیت اینجا بطلب قلمدان چوبی فیض آبادی بموجب نمونه فرستاده سابقه بخدمت عنایت
روانه ساخته بودم مگر بوجه عدم قیام العزیز سرایا تحریر آدم مذکور از انجا واپس آمده و هنوز انتظار
اجوبه نموده اکنون باز مے نگارم که قلمدان پایدار خوشنما بسیار طیار کنانیده زودتر از زود بخدمت آدم معه
بفرستند و از یک پرچهٔ قرطاس سعادت اقتباس مفرح سازند و درینولا برخوردار شیو پرساد بعو
بعارضهٔ لرزه و بخار چنان بیمار گردیده که تا هفته طبیعت شان بحالت ضعف مانده این موجب

انواع انواع افکار و انتشار به پیرامون خاطر بود امیدوار بفضل شافی مطلق از دو سه روز طبیعت
رو به صحت آورده بعد حصول شفاء کامل با آن عزیز مطلع خواهم نمود خاطر جمع دارند زیاده دعا
لاله صاحب عنبر را از جان عالی قدر والا دودمان زاد حشمته وشوکته بعد دعای ترقی عمر و دولت تمنای
حصول مواصلت وافر المسرت که زیاده از تحریر و تقریر خامه و زبانست لاجرم مختصر بر وقت داشته
بدعای ضروری می پردازد هزاران هزار شکر و سپاس بدرگاه کارساز بی نیاز که خیریت اینجا بنکو حاصل
و خوشنودی اوقات آن مجمع صفات همیشه از درگاه وهاب العطایات نیکو خواستگار درین ولا راقم را
یک زنجیر فیل درکار لهذا با آن عزیز مدعا نگار که یک زنجیر فیل دندان دار قامت فراز برنگ سفید مثل ناهید
بقیمت پنج هزار روپیه از صدها فیلان بحضرت فیلبانان واقف کاران جمیع عیوب دریافته خریده
و بذریعه ڈاک بصیغه بیرنگ اطلاع سازند و بنابر همراهی پنج راس اسپان خوش رفتار منجمله آن
و دو کلدار عربی دیار و دو برنگ سمند ولایتی و یک برنگ ابلق بهوتانی از نزد سوداگران
بقیمت مناسب فیصل ساخته اطلاعی دهند که موجبش مردمان را مع قیمت منفصله روانه آن صوب نمایم
برادرم بند جگرم عظیم بلکه روحم جعفر سند ناشنیده بعد دعوات عمر حیات و فتح رای رنگین سعادت اقتضای باد
درین تا حیات عافیت و خوشنودی مزاج آن برخوردار مع جمیع صغار و کبار از درگاه آفریدگار نیکو خواستگار
بچهکو حجام مع لوازمه خط نوید شادی فرحت آبادی برخوردار سعادت مقترن گوپال سرن زاد الله عمره
در وقت سعید رسید آوان خیر رسید ازین مژده کمال شادمانی و خرمی بحصول انجامید الله مبارک و مسعود گرداناد
و بر جمیع خوش اوقات همایون باد الحال ازین جانب مع ڈالی رسم شادی مبارکباد از عقب خواهد رسید
لازمه سعادتمندی آنست که تا حصول دیدار و تحریر مکاتبات خوشوقتی می ساخته باشند زیاده ایام جمعیت بکام باد
عزیزم لخت جگرم نور بصرم خرم باشند و بدانند که ثمره باغ هستی است بدعا نیکه فضل سرمدی است روشن را
سعادت پیرای باد التمس سعادت المس مع روید اوآن نواح و مدعم ری قیمة الدعا رسید راحت افزا و بهجت پیرا

گرامی برادرم را باین سعادتمندی بسیار ایزد کردگار کارنامه قبل ازین رقیمه بجواب عریضه ترسیل نموده بودم
احتمال که بمطالعه عزیز رسیده باشد و از تحریرش ضعف و نقاهت کمال و فکرمندی طبیعت جناب بهمه وجه صفا
دریافته دلم را بیتابی شد لازم که حال شگفتگی مزاج جناب موصوفه زود تحریر در آرند و آینده براه حسن وارجمندی
از کوائف ارجمندی منتظر ایادد و دلم انشای نموده باشند که سعی در طبع مشمول انسب زیاده عمر و ارزو دولت لایزال روزی
برخوردار نور نظر بلند اختر زاد الله عمره و دل دعا طراز و قلم دعا پرداز بر خیریت انجا شاکر بجناب خالق ارض و سما بوده
خواستگار خیر و عافیت العزیز پیوسته بدرگاه حضرت ایزدی است و از وجه متکاثر هیچ خبر او خود آن لخت جگر
بدریافت نرسیده زین ممر شام و سحر موجب تفکر است چون خادم گرویده این معنی بر اصغر و اکبر اظهر که چند قطعه جلو ها متواتر
بمصاحبت مردمان معتبر نزد آن فرخنده اختر فرستادم مگر بانتظار کاتبه آن خجسته سیر دلم مضطر است حیف که برادر
کرم گستر لاله گوری شنکر رخت سفر بعالم جاودانی بستند چنین امر ظهور نماید که چون بار سفر نگار
که از کوائف خرمی مزاج مطلع سازند و عادت سابقه ترک نمایند آینده العزیز مختار الله

برادرم بلکه بهتر از روانم محفوظ ایزد منان باشند و دعای عمر ابدی و درجات مزیدی مطالعه خاطر آن بلند اختر باد
بفضل اکرم الاکرمین درین ناحیت بعافیتیم و خرمی مزاج فرحت ابتهاج آن خجسته خصال پیوسته از درگاه
داور بیهمال نیکو خواستگار رقیمه بهجت ضمیمه مع کوائف آن دیار و جمیع صغار و کبار رسید شادمانی و کامرانی
بحصول انجامید عزیزم را باین سعادتمندی بسیار ایزد داور مدارج کبار دهد و لازم که آینده هم رسم کتابت
باین طور جاری بماند که خوشنودی خاطر است و ذریعه دوام المتن از حوادث زمن بر کنار دارد فقط

خاتمة الطبع نفس بند کاف و نون را صد سپاس که انشای ندرت آرای مسمی به انشای هرسهای فارسی زبان
تصنیف نثار نغز نگار منشی هرسهای صاحب اورنگ آبادی حسب ایمای مصنف موصوف بمقام لکهنو در مطبع نامی
منشی نول کشور محله حضرت گنج در ماه نومبر ۱۸۸۲ع مطابق ماه ذی الحجه سنه ۱۲۹۹ه بحلیه انطباع آرایش پذیرفته